

اثبات وجود خدا از دیدگاه فلاسفه و اندیشمندان مقدم و متأخر

فهیمة دهباشی

عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور اصفهان

چکیده

بررسی اکتل برهین اثبات وجود خدا با شیوه تطبیقی در مکاتب مختلف می‌تواند شیوه تفکر را از بسیاری لحاظ به هم نزدیک گرداند. آنچه در سیر این استدلال مهم است مدعی است نه دلیل.

موضوع در مکاتب مختلف باید یکسان باشد. هرچند پاسخها و دلایل متفاوت است. در بررسی برهین سنتی درمی‌یابیم که فلاسفه با تلاش چشمگیری چگونه در صدد اثبات وجود خدا به روش عقلانی محض بوده‌اند. هرچند در تأیید ادعاهای خویش به شریعت دست یازیده‌اند.

چنانکه می‌دانیم پیروان ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام همه بر این اعتقادند که: «در آغاز، خدا آسمان و زمین را آفرید، که این اعتراف به اتکای همان کلام خدا بدان صورت که در کتاب آسمانی وحی شده انجام می‌گیرد. اما در دیدگاه مدرنیسم تمام تلاش‌ها در جهت منطقی نمودن اثبات و انکار وجود خداست. در این روش برای اتحاد معتقدین و ملحدین، به طریق شهودی متمسک شده و در حقیقت خدا را تجلی بهترین تفکری می‌دانند که ذهن بشر قدرتمند آن را به دست می‌آورد.

در این مقاله نگرش کوتاهی بر برهان صدیقین ملاصدرا، تقریرات حضرت امام



خمینی، قدس، برهان وجودی آنسلم و مکاتب مدرنیسم شده است.
اما از آنجا که خداوند «اقرّب الینا منّا» است، هرگونه برهانی که برای اثبات آن ذات
اقدس اقامه گردد صرفاً به منزله تنبیه و احیای ارتکاز است.

واژه‌های کلیدی: برهان وجودی، برهان شبیه باللمی، آنتولوژی، حقیقت وجود، حقیقت
نور، مانا، اصول‌گرایی، اصل قطعیت.

مقدمه

در روزگاران پیشین، مردم در پاسخ به این پرسش مقدر که «آیا جهان خدایی دارد؟» با
پیروی از نیروی اندیشه خود گروهی به پرستش ماه و خورشید و گروهی به پرستش بتها
و اصنام و گروهی به پرستش پروردگار یگانه توانا پرداخته‌اند و گروهی دیگر اسیر انکار و
الحاد مانده‌اند. در آینده هم مادام که دنیا می‌گردد عقل و اندیشه صاحبان خرد در پی
آشنایی یا پاسخ این سؤال خواهد بود. گزینه حقیقت‌جویی، نخستین عاملی است که
انسان را برای بررسی همه مسائل و از جمله کشف و شناخت خداوند برمی‌انگیزاند و ما
نمی‌توانیم آنی خالی از آن یا منکر آن یا غافل از ندای آن باشیم.

اعتقاد به آفریدگار جهان در طرز تفکر و زندگی و فلسفه و اعمال و حالات نفسانی
بلکه هستی و وجودی وی اثری بزرگ دارد. قصور و تقصیر در ادراک بعضی از مبادی
تصوری و تصدیقی براهین، مایه نقد یا سبب شک و تردید نسبت به اعتقاد الهی می‌شود.
بهترین راه رسیدن به خداوندی که وجودش از هر چیز روشنتر و حضورش برای هر
شیئی در تمام چیزها نزدیکتر است همانا غبار راه نشاندن و گردگیری فایمه است.

در قرن بیست و یکم، فرد صاحب اندیشه‌ای که پرسشی راجع به آفریدگار جهان
می‌کند می‌خواهد با روشها و نتایج علوم و اکتشافات محیرالعقول به پاسخ منطقی برسد.
او ایمانی را طالب است که پایه اقماعی داشته باشد نه تسلیم صرف، خواه از قوانین
دینامیک حرارتی برای جهان بدایتی در نظر بگیرد، خواه با تأمل در آیین مذهبی خویش.
حفظ ایمان به امور غیرمادی، حقیقت حیات در علم است. وجود قوانین و سنتها که
در هر ذره‌ای از ذرات موجودات به ودیعت گذاشته شده عقلاً محال است که بدون



بصیرت و آگاهی و از راه قضاوت کورکورانه نشأت یافته باشد. از طرفی، روانشناسان اسلامی معتقدند که اساساً خداپرستی یک خواست فطری مستقل است و منشأ آن حس دینی است. آنان از شواهد تاریخی و دیرینه شناسی، خداپرستی را همگانی و همیشگی می‌دانند. البته معنای عمومیت گرایش فطری این نیست که همیشه در همه افراد، زنده و بیدار باشد و انسان را آگاهانه به سوی مطلوب خویش برانگیزاند که در این صورت، ممکن است تحت تأثیر عوامل محیطی و تربیت‌های ناصحیح، به صورت خفته و غیرفعال درآید یا از مسیر صحیح منحرف گردد. غرض از تدوین این نوشتار ارائه نقدی بر کتاب «مذهب بدون خدا» است.^(۱)

نگرش انسان نسبت به قدرت مافوق بشری بدین گونه شکل گرفته که در بدو امر، بشر با عقل سلیمش به وجود خدای یگانه و بی‌همتا قائل بوده که هم انسان و هم سایر کائنات را خلق کرده است و پس از آن؛ این عقیده صحیح بتدریج فاسد و تحریف شده که اقسام مختلف کفر و شرک و بت‌پرستی را به وجود آورده و شیوع این عقاید سخیف منجر به انکار وجود خالق شده است. اصطکاک مکاتب و اختلاف عقاید و شبهات منکران از یک طرف و شهود و حضور عارفان و براهین حکما و متکلمان از طرف دیگر نگارنده را بر آن داشت تا در این عرصه پیکار حضور یابد و به بررسی آزاد و عقاید آنها پردازد.

تحلیل کلی اثبات وجود خدا

بررسی اکمل براهین اثبات وجود خدا با شیوه تطبیقی در مکاتب مختلف می‌تواند شیوه تفکر را از بسیاری لحاظ به هم نزدیک گرداند. آنچه در این سیر استدلال مهم است مدعی است نه دلیل. موضوع و مدعی در مکتب‌های مختلف باید یکسان باشد، هرچند پاسخها و دلایل متفاوت باشند. آنچه در این نوشتار مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد تنها مناسب دو گروه از افراد است:

آنان که خدا را می‌شناسند و او را دوست دارند و آنان که خداوند را نمی‌شناسند ولی در جستجوی او هستند. اما گروه سومی که خدا را نمی‌شناسند و در جستجوی او نیز نیستند هیچگاه برای یافتن چنین پژوهشها و تحقیقاتی در جهت اثبات خدا تلاش

1) Religion Without God; Ray Billington.

نمی‌کنند. در نتیجه، این گروه هیچگاه نمی‌توانند به حقیقتی دست یابند چون در جستجوی آن نیستند. چنانچه حضرت امام خمینی «قده» می‌فرماید:

«قلوبی هست که اینها جحد دارند؛ اصلاً وضع قلبشان طوری شده که همه چیز را انکار می‌کنند. از باب اینکه نمی‌توانند انکار کنند و از فطرت انسان خارج شده‌اند. انسان باید چیزی را اگر قبول کند با برهان قبول کند و اگر هم رد می‌کند با برهانی رد کند؛ والا باید بگوید: من نمی‌دانم. هرچه را می‌شنوی امکان بده صحیح باشد کل ما قرع سمعک، ذره فی بقعه الامکان. ممکن است صحیح باشد یا نباشد؛ اما انکار چرا؟ ما که همین علم طبیعت را نتوانستیم ادراک کنیم و بشر نتوانسته ادراک کند، چرا انکار کند آن چیزی که پیش اولیاء هست؟»^(۱)

مزیتی که براهین فلسفی دارد - بویژه برهان صدیقین که فلاسفه اسلامی آن را متقن‌ترین براهین می‌دانند - بی‌نیازی از مقدمات فلسفی است که ره‌آوردی افزون بر سایر براهین دارد. در واقع، آخرین گامی که براهین فلسفی پس از مراحل بسیار در اثبات واقعیت نامحدود غیرمتناهی خداوند برمی‌دارند این برهان آن را در اولین قدم طی می‌کند. دیگر براهین به دلیل اینکه از مقدماتی نظیر تشکیک و یا کثرت در وجود استفاده می‌کنند از اطلاق مبدأ باز می‌مانند و ناگزیر پس از مراحل چند، چون ضرورت اطلاق واجب آشکار گردد، تغییر و تبدیل مبانی فلسفی لازم می‌آید؛ اما برهان صدیقین، در اولین مرتبه پرده از اطلاق ذات برداشته و از آن پس وجوب را به عنوان اولین تعیین آن اثبات می‌کند.

اما در زبان مدرنیسم سخن به گونه دیگری طرح می‌شود. مدرنیسم مذهب را متمایز از خدا و حتی خدا را «زاید» می‌داند و هنوز در تردید است که چگونه میلیونها مردم هنوز به خدا اعتقاد دارند؛ چنانکه در کتاب «مذهب بدون خدا» آمده است:

«اگر خداوند ما را در تصور خویش ایجاد کند، مطمئناً به تمجید و ستایش بر می‌خیزیم. سخن در این کتاب این است که وقتی مذهب و دین اساس شرط بشر است، خدا شرط بشر نیست چرا این حالت باقی مانده که میلیونها مردم هنوز به خدا باز می‌گردند؟ چرا در یک دنیایی که به طور افزون شادیهایی که در ثمرات علم و کشفیات



علم پزشکی و پیشرفتهای تکنولوژی به وجود می آید خدا تحمل می شود؟ چرا وقتی همه انسانها دعوت می شوند که بیشترین مسؤلیت را به خودشان بدهند آنها هنوز نیازمند هدایت اند؟ و چرا گزارشهایی درباره مرگ شبیه گزارشهای آسوشیتدپرس اینقدر بزرگنمایی می شود؟...»^(۱)

در پاسخ، باید گفت اصل وجود مبدأ متعال، جلّ و علا از فطریّات است یکی از فطرت‌هایی که جمیع سلسله بنی‌الانسان مخمّر بر آن هستند و یک نفر در تمام عائله بشر پیدا نمی‌شود که برخلاف آن باشد و هیچ یک از عادات و اخلاق و مذاهب در آن خلل وارد نیابند، فطرت «عشق به کمال» است که اگر در دوره‌های زندگانی بشر جستجو و هریک از افراد و طوایف را استنطاق کنی این عشق و محبت را در خمیره او می‌یابی و قلب او را «متوجه کمال» می‌بینی، اگرچه در تشخیص کمال و آنکه کمال در چیست و محبوب و معشوق در کجاست مردم اختلاف دارند. هریک معشوق خود را در چیزی یافته و کعبه آمال خود را در چیزی توهم کرده است. ولی باید دانست هیچ یک از آنها عشقشان و گمانشان آنچه را توهم کردند نیست؛ چه اگر انسان به کمال برسد، اگر مرتبه بالاتری بیابد، به اکمل آن متوجه و آتش عشقش افزون گردد.

برهان صدیقین از دیدگاه ملاصدرا

بحث درباره خداوند گسترش بی حدّ و مرزی دارد که به یک سری زمینه‌های فلسفی، روانشناسی و علمی کشیده می‌شود که در تبیین موضوع‌های مختلف فلسفی، هدایت کننده است. پیروان ادیان یهودیت، مسیحیت و اسلام همه اعتراف می‌کنند که: «در آغاز خدا آسمان و زمین را آفرید». این اعتراف به اتکای همان کلام خدا بدان صورت که در کتاب آسمانی وحی شده صورت می‌گیرد. اما عالمان دین برای بی‌دینان که نمی‌توانند با اتکا به کلام خدا نیازهای فکری را درباره «خدا» برآورده سازند، می‌کوشند تا با استعانت از عقل، بر اثبات وجود خدا اقامه برهان کنند.

در اینجا، ابتدا به طور مختصر، به نقد و بررسی متقن‌ترین طریق استدلال عقلی وجود حق تعالی از دیدگاه سنتی پرداخته، سپس نگرش مفسرین و منتقدین امروزی را

1) Religion Without God; Ray Billington. P.18-40.



تحلیل می‌کنیم. با نگرش در تاریخ فلسفه در می‌یابیم که اکثر متکلمین و حکماء اثبات وجود واجب را نظری می‌دانند و طرق گوناگونی را در جهت اثبات وجود حق تعالی طی می‌کنند. در بررسی سیر تکون و تطور استدلالها بر اثبات واجب الوجود سه امر مورد نظر است: «رونده» «راه» و «هدف».

در بعضی شیوه‌های استدلال، این سه امر جدا از یکدیگرند؛ رونده از راه جداست و راه و رونده نیز از هدف جدا هستند. این نوع استدلال در طریق «امکان»، «حدوث»، «حرکت» و «نظم» به کار می‌آید. متکلمان، مشائیان طبیعیون از این گروه‌اند. نوع دیگر استدلال درباره واجب تعالی^(۱)، معرفت نفس است. در این قسم، راه و رونده یکی است و هدف جداست. در این طریق، می‌توان تجربه‌ای مافوق تجربه‌های معمولی حاصل کرد و به درک آن حقایق متعالی نائل آمد. اخوان الصفا در باب وجود خدا بر این اعتقادند که: «خدا در دل بشر میلی طبیعی به شناخت خود نهاده است و چون خرد انسانی دانش‌ها و معرفت‌ها را کسب کرد، آنگاه شناخت راستین خدا را می‌تواند و بدین معرفت سعادتمند می‌شود»^(۲).

اما قسم سوم طریقه سلوک در حقیقت هستی است که این طریق، مسلک حکمای الهی است که به تعبیری آن را «برهان صدیقین» می‌گویند. در این طریق، گاهی انسان در حقیقت هستی می‌اندیشد و با سیر در حقیقت هستی، به واجب بودن او پی می‌برد و بر وجوب او استدلال می‌نماید. در این صورت، راه عین هدف است؛ ولی رونده جداست. مسأله «الواجب موجود» یک بحث فلسفی دارای جهان‌بینی وسیع و همگانی است که فقط از جنبه هستی اشیاء سخن می‌گوید و به طرق متعدد می‌تواند «خدا موجود است» را ثابت کند؛ چنانکه از فخر رازی نقل شده، «براهین توحید به هزاران برهان می‌رسد». بنابراین، اگر برای توحید هزار برهان اقامه شود برای اصل ذات واجب چنین است، چون راه‌های به سمت خدا به عدد نفس‌های مخلوقین است. اما بعضی از این طرق اوثق است، چنانکه ملاصدرا بیان می‌دارد:

«واعلم ان الطرق الی الله کثیرة لآتهم ذوفضائل و جهات کثیرة و لکل وجهه هو مولیها

۱- آیه ۱... جوادی آملی، شرح حکمت متعالیه اسفار اربعه، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲- مسائل اخوان الصفا و خلان الصفا، ترجمه علی اصغر حلبی.



لکن بعضها اوثق و اشرف و انور من بعض»^(۱).

در وجه تسمیه برهان صدیقین، می توان گفت «صدیق» از نظر لغوی، صیغه مبالغه صادق است و آن ملازم صدق در اقوال و افعال و نیات است. دیگر براهین مبتنی بر استدلال از معلول به علت است و به اصطلاح فلاسفه این روش آنی است. می دانیم که متکلمین از حدوث اجسام و اعراض بر وجود خالق و از احوال مخلوقات بر صفات واجب الوجود استدلال می کنند. حکمای طبیعی نیز از وجود حرکت بر وجود محرک استدلال می کنند که در حقیقت، این طریق استدلال از اصل مؤثر است. ولی طریقه حکمای الهی در استدلال بر ذات حق چنان است که با بررسی احوال هستی که واجب یا ممکن است بر اثبات واجب الوجود استدلال می نماید و این روش محکم تر و شریف تر است یعنی ملاحظه کردن حال هستی از آن روی که هستی است بر وجود واجب تعالی گواهی می دهد.

در قرآن کریم هم به همین مطلب اشاره شده است: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بریک انه علی کل شیء شهید»^(۲). شیخ بوعلی سینا بخش اول این آیه را حکمی برای جماعتی خاص می داند و بخش دیگر را حکم صادقین می داند که از او گواهی می خواهند نه آنکه بر او گواهی جویند. این استدلال همان «برهان لم» است که مولانا درباره آن می گوید: «آفتاب آمد دلیل آفتاب». به همین جهت ابن سینا روش حکمای الهی را روش صدیقین نامیده است و در عبارت «الذین یستشهدون به الا علیه» اشاره می کند که «علیه» دلیل آنی است که صرفاً بر سایر موجودات استشهاد می کند نه بر وجود خدا. اما به نظر می رسد معنای صدیقین امری عقلانی نیست بلکه هر فیلسوفی می خواسته می توانسته نام برهانش را صدیقین بگذارد و به علاوه ادعای صدیقین بودن ادعای عقلی - فلسفی نیست؛ بلکه از علقه های دینی و مذهبی سرچشمه گرفته شده است. مفاد و معنای برهان بر اتقان و استحکام آن نه می افزایش و نه کاهش می دهد.

به نظر می رسد حکما برای اثبات وجود خدا به زمینه های وحی و آیات الهی متوسل

۱- الاسفار الاربعه، محمدبن ابراهیم صدرالدین شیرازی، ص ۱۵-۱۴.

۲- سوره فصلت آیه ۵۳ - آیات آفاقی موجودات خارج از انسان است و آیات انفسی خود انسانها هستند.



شده‌اند تا اندیشه‌ها و ضمیر خواص و عوام انسانها به این نوع استدلال آشنا تر و در نتیجه این برهان نزد آنها مقبول تر گردد. هر فیلسوفی در تلاش است تا استدلال خود را یقینی تر و مقدمات آن را برای عقل مقبول تر سازد. اما صدر المتألهین در وصف این برهان اشاره می‌کند: «والحق کما سبق انّ الواجب لابرهان علیه بالذات بل بالعرض و هناک شبیه باللّمی»^(۱). مقصود از برهان در اینجا برهان اصطلاحی منطقی که شامل انی و لمی باشد، نیست بلکه منظور برهان مصطلح فلسفی است که با ذکر هناک «برهان شبیه باللّمی» اعتراف به وجود برهان شده که از آن لمی را نفی کرده است. در این صورت، جز برهان انی مطلق که از بعضی لوازم وجود به لوازم دیگر می‌رسد، برهان دیگری باقی نمی‌ماند^(۲).

ملاصدرا در بیان وصف این برهان واژه «شبه لم» آورده است؛ چنانچه علامه طباطبایی معتقدند: «در فلسفه الهی غیر از آن قسم برهان آن که در آن یکی از دو متلازم به دیگری پی برده می‌شود برهان دیگری به نام برهان لم راه ندارد؛ زیرا موضوع فلسفه موجود است و چیزی که جدا از موجود باشد و بتواند علت ثبوت محمول برای موضوع قرار گیرد نخواهیم داشت».

حکیم متأله برای اثبات واجب الوجود تمهید مقدماتی می‌نماید که آن در امور عامه به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است؛ لکن برای تمامیت برهان لازم است به این مقدمات اشاره شود تا ارتباط مقدمات با اصل برهان روشن گردد.

مقدمات برهان به طور مختصر چنین است:

- ۱- هستی اصیل است (اصالت وجود)
- ۲- هستی واحد است نه متباین
- ۳- وحدت هستی تشکیکی است نه شخصی
- ۴- هستی بسیط است (کثرتش به وحدت) می‌گردد.

حکیم متأله در ادامه بحث در حقیقت وجود به تبیین عالی‌ترین مرتبه وجود می‌پردازد و از اینجاست که واجب تعالی را اثبات می‌کند. او درباره غایت کمال وجود

۱- ابن سینا، الاشارات والتنبیها، ج ۳، غلط (۴)، ص ۶۶-۶۷.

۲- صدر المتألهین، الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۲۹.



اظهار می‌دارد:

«و غاية کمالها مالا اتمّ منه و هو الذی لایکون متعلّقاً بغيره ولا يتصوّر ما هو اتمّ منه اذکلّ ناقص متعلّق بغيره مفتقر الی تمامه»

عالی‌ترین مرتبه وجود آن است که بالاتر از آن قابل فرض نیست؛ نامحدود است و اتم از آن وجود ندارد و چنین وجودی در هیچ امری وابسته به غیر نیست. عین هستی است و استقلال عین اوست. اعلی مرتبه و صرف حقیقت وجودی است و علاوه بر آن، غیر از او هیچ موجودی شایسته مقام ضرورت ازلی و جوب نخواهد بود و تنها اوست که واجب است. وصف بی‌نیازی از غیر مختص واجب است چون او تام است و در مقابل آن، نیازمندی به ممکن انتساب می‌یابد؛ چه او ناقص است و متعلق به غیر. موجود بی‌نیاز خود، واجب الوجود و صرف الوجود است و هیچ چیز تام‌تر از او نیست.

تقریر حضرت امام خمینی «قده» از برهان صدیقین

حضرت امام خمینی «قده» در تقریری بر شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری ذکر می‌کنند: مرحوم حاجی می‌فرماید: «ما ذاتِه بذاتِه لذاتِه»؛ «بذاته» و «لذاته» مثل ظرف و جار و مجرور است که وقتی متفرّق شوند مجتمع شده و زمانی که مجتمع شوند، متفرّق می‌شوند. پس مراد از «بذاته» نفی حیثیت تقییدیه مثل موجودیت برای ماهیت امکانیه است و مراد از «لذاته» نفی حیثیت تعلیلیه مثل موجودیت خاصه امکانیه است یا اینکه مراد از یکی، نفی واسطه در عروض، مثل وساطت وجود خاص در تحقّق ماهیت است و مراد از دیگری، نفی واسطه در ثبوت مثل وساطت وجود حق برای تحقّق وجود خاص امکانی است.

به نظر نگارنده اینکه می‌گوییم؛ بدون هیچ واسطه‌ای مطلوب مورد نظر به دست می‌آید از لحاظ وجود شناختی (آن‌تولوژیک) است و چون مخلوقی واسطه نشده مطلب از لحاظ اپیستمولوژیکی منظور نشده است. چه فقط قضایای بدیهی است که بدون مقدّمات و بی‌واسطه معرفتی اثبات می‌شود. بنابراین اگر کسی بگوید خود این مقدمات سیر از ذات به ذات را از ما می‌گیرد سخن او محل تأمل است.

البته می‌توان در معنا و مفاد این مقدمات تشکیک کرد و بررسی نمود که تصوّر این



مقدمات خود نیاز به تصوّرات عدیده‌ای دارد و در اثبات آن استدلالاتی لازم است. حضرت امام «قده» در ادامه می‌فرماید: «امکان در باب موجودات باید به معنای ربط و فقط باشد نه به معنای «نسبة الوجود و العدم الیه علی حدّ واحد»؛ چون نمی‌توان به آنچه تحقق دارد گفت تحقق برای او ضروری نیست. وقتی اصل صرف الوجود را ملاحظه می‌کنیم یک حقیقتی را که نه ماهیت و نه عدم است به طوری که عدم و لا تحقق بر عین این تحقق راه ندارد، این صرف الوجود عین واجب است. البته واجب و وجود دو چیزی که متحد باشند نیستند بلکه واجب عین وجود است و آنچه تحقق دارد عین واجب است؛ پس وجود عین واجب است و لذا، اثبات واجب الوجود از دو طریق میسر است: یکی از طریق نظر کردن به خود صرافت وجود که اصل این حقیقت را در نظر گرفته و واجب را اثبات نماییم و دیگری از طریق وجود ممکنات؛ یعنی به این ترتیب، از مراتب پایین شروع و بدان واجب را اثبات نماییم. اما طریق اول این است که به اصل حقیقت و صرف صرافت وجود نظر کرده و ماهیات و حدود را از آن منسلخ و الغاء و آن را از این البسه و اصباغ حدّی ماهیتی تعریه و تجرید نماییم و به ذات وجود نظر بیندازیم و در این صورت مسلم است که شیء یا واجب یا ممتنع یا ممکن خواهد بود»^(۱).

حکیم متأله معتقد است این برهان در نهایت اتقان و استحکام است، و طریقه آن به طریقه اشراقیین که بر قاعده نور است نزدیک می‌باشد. البته در مکتب اشراق به جای وجود و عدم، نور و ظلمت مطرح شده و نور به عنوان حقیقت ذو مراتب است. آنچه در این دو مکتب به عنوان زیربنای برهان صدیقین مطرح شده مسأله تشکیک است که بر دو مکتب اصالت ماهیت و اصالت وجود وارد شده است با این تفاوت که بر اساس اصالت وجود می‌توان پاسخ داد ولی بر اساس اصالت ماهیت قادر به پاسخ نیستیم. اشکال در این برهان غفلت از بعضی مقدمات و ادراک معنای شدت و ضعف حقیقت هستی است.

حضرت امام «قده» در باب نور و ظلمت ذکر می‌کنند:

«اگر حقیقتی مانند نور، بسیط باشد، اگر فرض کنیم خورشید ایجاد نوری نموده این مرتبه با سرچشمه نور در نوریت هیچ اختلافی ندارد. حقیقت این نور و رای حقیقت نور

۱- شرح منظومه در بخش حکمت، ص ۱۴۵-۱۴۸، تقریری بر شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری از امام خمینی «قده» مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام «قده».



خورشید نیست و با عدم اختلاف در حقیقت نوریّه در مراتب با هم اختلاف دارند. یکی مرتبه شدید و دیگری مرتبه ضعیف است و مرتبه ضعیف عین ربط به هر مرتبه مافوق خود است. «مرتبه اعلی» مرتبه نازله را به جعل بسیط جعل نموده و مرتبه نازله از همان حقیقت مرتبه اعلی است؛ مانند خورشیدی که خودش نور باشد و ایجاد نور هم بنماید نور تنها در جعل و در جهت تعلیلیه به او محتاج است و در جهت تقییدیه محتاج نیست^(۱)».

ملاصدرا در مقام اشکال بیان می‌کند: پس از آنکه دانستیم کمال ذاتاً اقتضای عدم اصل حقیقت و نقص اقتضای معلولیت و فقر وجودی را ندارد، درمی‌یابیم که حقیقت هستی امر واحدی است که یا اقتضای ضرورت و وجوب و یا اقتضای فقر و تعلق را دارد و یا به طور کلی «اقتضا» از وجوب و امکان است اگر حقیقت هستی در ذات، مقتضی وجوب و ضرورت باشد، پس باید هر وجودی واجب باشد و اگر این حقیقت مقتضی تعلق و فقر باشد پس تمام موجودات باید این چنین باشند که در این صورت، هرگز موجود مستقل و ذاتاً واجب نخواهیم داشت و این هم باطل است.

و اگر حقیقت وجود نسبت به فقر و غنی لااقتضاء باشد در هر دو شیء نیازمند به غیر است و این ممتنع است؛ زیرا اگر استقلال واجب به غیر تکیه کند، خود واجب هم به غیر متکی است و نیز فقر، اگر از ناحیه غیر باشد پس آن فقیر در مقام ذات خود یا وجودش ضروری است یا عدمش، اگر وجودش ضروری است که فقرپذیر نیست و اگر عدمش ضروری است تعلق‌پذیر نیست. بنابراین، بیان اینکه «وجود حقیقت واحده است» سخن باطلی است. مفهوم وجود تنها در ذهن، واحد است و در خارج، کثیر است که این همان قول به تباین است. از این رو، تشکیک در وجود محال است.

ملاصدرا در پاسخ می‌فرماید: اینان مراد ما را خوب درک نکرده‌اند و گمان می‌کنند وحدت حقیقت هستی نظیر وحدت ماهیت است، در صورتی که وحدت حقیقت وجود عینی، ذاتی است نه عارضی که معروض آن به اعتبار عروض در عنوان، مُعتون باشد که آن شیئیت حقیقت وجود است نه شیئیت ماهیت و نیز حذف تشخیص و خصوصیات در

۱- شرح منظومه - بخش حکمت ص ۱۴۵ - ص ۱۴۷ تقریری بر شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری از امام خمینی «قده»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام «قده».

حقیقت وجود ممکن نیست؛ زیرا تشخیص آن به مراتب مختلفه ذاتش است. با بررسی صحیح تشکیک، می توان دریافت که وحدت هستی وحدتی است که عین کثرت است و هر مرتبه از هستی اقتضایی دارد که اقتضای آن مرتبه عین آن مرتبه است، نه جدا از آن مرتبه. حقیقت هستی هیچکدام از حیثیات وحدت جنسی، نوعی و شخصی را ندارد و به طور کلی، وحدت آن، وحدت حقه حقیقه است^(۱).

بدین ترتیب این اعتراض رد می شود. زیرا تقسیمات سه گانه مذکور در جایی است که مقسم آن کلی طبیعی باشد با این بیان متشکل در حقیقت دو مطلب را درک نکرده است، یکی اصل معنای تشکیک و دیگر اینکه مطابق معنای تشکیک نتوانسته حقیقت هستی را بیابد که در عین کمال در جای دیگر نقص است و منشاء این دو اشکال خلط وحدت هستی با وحدت ماهیت است^(۲).

مرحوم سید مهدی مدرس آشتیانی در تعلیقه اش بر منظومه، حدود نوزده تقریر را از این برهان جمع آوری نموده و به نگارش در آورده است؛ از جمله تقریر بوعلی سینا، تقریر مشهور در زبان عرفا، تقریر به طریق قوه و فعل و دیگر تقریرات که نگارش تفصیلی آن در این مقال نمی گنجد. شاید بتوان گفت برهان صدیقین برهانی است که از یک تصور می خواهد تصدیقی را استخراج نماید و این تصور در حقیقت همان تصور مقدمات است که بنابر تقریرات مختلف، تصورات هم متفاوت خواهد شد و لذا، تفاوت در مقدمات است که تقریرات حکمای اسلامی را در این برهان گوناگون کرده است.

در نهایت، باید گفت برهان صدیقین در صدد اثبات ذات الهی نیست؛ بلکه برای تنبیه است. در این برهان، ما از جهل به علم سیر نمی کنیم؛ بلکه در حقیقت از غفلت به تنبیه می رسیم. خداوند واقعی است که در همه حال آشکار است؛ «اینما تولوا فثم وجه الله»؛ «هو معکم اینما کنتم». در حقیقت، پرسش از مبدأ پرستش است که به تعبیر «حکیم سبزواری»، اگر انسان از آنها بگریزد، آنها از درون به تعقیب آدمی پراخته و او را رها نمی کنند. کسانی که منکر خدا هستند یا معتقدند که معرفت خدا دست نایافتنی است این اعتقاد آنها به انکار تبیین واقعیت خدا که توسط افراد مذهبی ارائه می گردد منجر نمی شود. چنانکه در ابتدای بحث اشاره شد، شکاک معتقد است با پذیرفتن یک تفسیر



طبیعی از مذهب می‌توان این تفسیرات را بدون فرض خدا در نظر گرفت.

برهان آنتولوژی از دیدگاه سنت آنسلم

جامعه شناسان و روان‌شناسان با مطرح کردن آرای بی‌ نشان داده‌اند که اعتقاد به وجود خدا با انگیزه‌های طبیعی و مادی همراه است. چنانچه «امیل دورکیم» جامعه‌شناس فرانسوی، در حقیقت اعتقاد به خدا را از این حیث مورد توجه قرار می‌دهد که جامعه توسط آن همه افکار و رفتارشان را کنترل می‌کند و اما به نظر او قدرت برتر حقیقت ماهیت جامعه است که در واقع سمبلی برای جامعه است و پرستش‌کنندگان با اطاعت کامل نسبت به او وفادارند. و «سیگموند فروید» (۱۹۳۹-۱۸۵۶م) اعتقادات مذهبی را به عنوان تخیلات، خواب و خیال و تکمیل قوی‌ترین خواست‌های مذهبی ملاحظه می‌کند. این تئوری به روشنی اذعان دارد که انگیزه‌های اعتقادی به وجود خدا می‌تواند جنبه روانی، اجتماعی یا ترس داشته باشد و به طور کلی، یک تفسیر فیزیکی - تجربی از مذهب می‌کند. اما در فلسفه غرب تفکر درباره مردم موجودات غیرمادی بخشی از مبادی فلسفه یونان است؛ ولی از آغاز، چنین تفکری از مذهب یهودیت و ادعای ایمانی متمایز بود.

در قرن ششم قبل از میلاد «گزنوفانوس»^(۱) معتقد بود که اگر حیوانات بتوانند نقاشی کنند، قادر به ترسیم خدایانی شبیه خود هستند. کمتر از یک قرن بعد، سوفیستهای شکاک (۴۰۰-۴۸۰ ق.م) اظهار داشتند اعتقاد به خدا یک افسانه جعلی است که امور نهایی و اسرار و رموز را برای انسانها توجیه می‌کند.

مدتی بعد «گزنفون»^(۲) مبدأ برهان غایی را سقراط می‌داند که پس از او، افلاطون (۳۴۸ ق.م) و ارسطو (۳۲۳ ق.م) برهینی در اثبات وجود خدا مطرح نمودند. اما با ظهور یکتاپرستی مسیحیت در قرن دوم و پیروزی نهایی آن بر فلسفه کلاسیکی (در قرن پنجم میلادی)، بسیاری از احتمالات مرتبط با ماهیت و وجود خدا منتفی می‌گردد. در این زمان، مسیحیت دیگر، در یک عالم مذهبی که با احتمالات فلسفی قرین بود، حیات نداشت؛ بلکه در یک دنیای مادی به دور از مسائل فلسفی و عقلی محض می‌زیست.

1) Xenophanos.

2) Xenophone.



دلایل اعتقاد به وجود خدا با ظهور مسیحیت در آغاز توسط «سنت پل»^(۱) مطرح شد و پس از آن «سنت آگوستین»^(۲) (۴۳۰-۳۵۴م) با پذیرش یکی از دلایل افلاطون درباره وجود عالم مثل، کتابی^(۳) نوشت و به این دلیل نتیجه گرفت که: خدا وجود دارد و حقیقی ترین و کاملترین موجودی است که من با ایمان محکم بدان معتقدم. اگر این صورت دقیقی از معرفت و شناخت باشد، ما آن را با یک توصیف به دست خواهیم آورد.

سنت آنسلم^(۴) (۱۱۰۹-۱۰۳۳م) برهان خاصی را مطرح می سازد که از وجود خدا، خدا را اثبات می کند. و بعدها کانت نام این برهان را «برهان آنتولوژی»^(۵) (وجودی) می گذارد. آنسلم در طلب این بود که برای وجود خدا برهان واحدی بدون نیاز به واسطه ارائه دهد. نهمصد سال بعد، «توماس اکویناس»^(۶) (۱۲۷۴-۱۲۲۵) نقض نتیجه آگوستین را در کتاب «سوماتولوژی» مطرح کرد و در این زمینه بیان داشت حقایقی که «سنت پل» در مورد خدا بیان می کند و می گوید: ما با قوای طبیعی عقلانی خود می توانیم دریابیم که خدا وجود دارد و این از تعاریف ایمان محسوب نمی شود ولی لازمه تعاریف ایمان است. اکویناس پنج طریق برای اثبات وجود خدا مطرح می کند. این طرق بخشی از تعالیم مشهور کلیسای یونان است. البته پایه ایمان به خدا و دلایلی برای اثبات وجود او منحصر به قرون وسطی نیست.

حداقل می توان گفت برهان جهان شناختی برای چندین قرن توسط متألهین مسلمان مورد قبول بوده است براهین دیگر در نوشته های فیلسوف یهودی به نام «ابن میمون»^(۷) (۱۲۰۴-۱۱۳۵) آشکار شد. مهمترین طریق نقادی فلسفی براهین اثبات وجود خدا از دیوید هیوم است که در سال ۱۷۷۹ م مطرح شد. این نقادها تا به امروز در جریان تاریخی فلسفی غرب ادامه داشته، هرچند در سالهای اخیر این نقادها نیز مورد اعتراض واقع شده است.

به طور کلی، براهینی که برای اثبات وجود خدا توسط فلاسفه غرب ارائه شده شامل

1) ST. Poul.

2) ST. Augustinus.

3) Defibero Arbitrio.

4) ST. Anselm.

5) Ontology.

6) Tomas Aquinas.

7) Maimonides.



این موارد است: برهان توافق عام (ایپکوریان و رواقیان)، برهان جهان‌شناختی (افلاطون - ارسطو - دکارت - لایب‌نیتس)، برهان مراتب کمال (توماس اکویناس - اسپینوزا - جان بالگویی - هابز) براهین اخلاقی (از زمان کانت تا زمان حاضر).

برهان مراتب کمال را که شبیه برهان وجودی آنسلم است یک ملحد نمی‌پذیرد؛ چون به نظر می‌رسد مقدماتش تنها توجیه‌کننده کسی باشد که اصول مابعدالطبیعه را بپذیرد و در حقیقت، توجیه‌گر کسی است که به وجود خدا ایمان داشته باشد. سنت آنسلم در الهیات متأثر از آگوستین بوده و با گرایشهای ضد عقلی زمان خود ستیز کرده است. به نظر آنسلم، تحلیل عقلی ایمان منشأ شک و تردید نیست؛ بلکه برای درک ایمان لازم است.

این عقیده او مخصوصاً با توجه به اینکه عقل را برای تبیین و توجیه مسائل ایمانی و اثبات وجود خدا به کار برده، به وی اهمیت خاصی می‌دهد. به نظر او، غایت ایمان عقل و ادراک است. استدلال‌های او نیز براساس میزان منطقی استوار هستند. در تاریخ فلسفه، آنسلم بیش از هر چیز به سبب براهینی که برای اثبات وجود خدا اقامه کرده شهرت دارد. او در دو رساله خود به نامهای «مونولوگیون»^(۱) و «پروسلوگیون»^(۲)، دو برهان برای اثبات وجود خدا ارائه کرده که به نام برهان مراتب کمال و برهان وجودی^(۳) معروف است.

آنسلم در رساله مونولوگیون (حدیث نفس)، سه دلیل برای اثبات وجود خدا آورده که همه آنها هستند و فقط در رساله «پروسلوگیون» است که متعرض برهان «لمی» می‌شود. آنسلم را باید نخستین تدوین‌کننده برهان لمی در فلسفه غرب بدانیم که نام وی همیشه با برهان وجودی همراه است. آنچه برای آنسلم اهمیت داشته رابطه عقل و وحی است و از این رهگذر سعی در موجه کردن عقل و وحی و رابطه انسان دارد. از نظر او، عقل با وحی ارتباط نزدیک دارد. آنسلم رساله مونولوگیون را برای راهبانی نوشته که از وی خواسته‌اند مبانی وحی را براساس عقل توجیه کند. در این رساله، برهان مراتب

1) Monologion.

2) Proslogion.

۳- این اصطلاح از خود آنسلم نیست بلکه این تعبیر را برای نخستین بار «کانت» مطرح کرده است هرچند بیش از (Chirstion Wolf) لفظ (Ontologia) (وجودشناسی) را مصطلح کرده است.



کمال (برهانی آئی) را، که اصلش به افلاطون و ارسطو می‌رسد، چنین مطرح می‌کند: «موجودی وجود دارد که نسبت به وجود همه موجودات، بهترین، برترین و کامل‌ترین موجود است. به طور کلی، هر انسانی حتی اگر جاهل یا بی‌اعتقاد باشد، علم به وجود ماهیتی دارد که نسبت به همه موجودات برتر است و آنچه این موجود اعطاء می‌کند و در همه موجودات دیگر مؤثر است از طریق قدرت مطلق اوست که در هر صورت وجودش خیر محض است. باید دانست که همه انسانها مایل اند تنها از چیزهایی لذت ببرند که فرض خیر بودن آن را می‌کنند»^(۱).

این برهان ضرورت مطلق را اثبات نمی‌کند؛ بلکه بر مراتب تشکیکی در کمالات مبتنی است و بر این اساس بنا شده که هر چیزی که «خوب» باشد حتماً قبل از آن «بهتر» و «بهترین» نیز وجود دارد و اما برهان وجودی آنسلم که برهان لمی است، دکارت، لایب نیتس، نور من مالکم، چارلز هارت شورن و الوین پلاتینگا (در نیمه دوم قرن بیستم) با تقریرهای مختلف آن را پذیرفته‌اند و منتقدانش را می‌توان مانند آکونیاس، هیوم، کانت، برتراند راسل و بیشتر فلاسفه آنالیتیکی (تحلیلی) قرن بیستم نام برد.

آنسلم در برهان وجودی چنین بیان می‌کند: من از خود آغاز می‌کنم. آیا ممکن است برهان واحدی یافت شود که نیازمند به چیز دیگر نباشد و دلیلش صرفاً از خودش باشد؟ این نوع برهان به تنهایی برای اثبات وجود خدا کافی خواهد بود. اینکه او یک خیر متعالی است به هیچ شیء دیگر نیازمند نیست و همه اشیای دیگر در وجود خود بدان نیازمندند. به هرچه بنگریم با ملاحظه موجود الهی است. توصیه ذهن برای تأمل در مورد «خدا» این است که همه تصورات و تفکرات را خارج کند، مگر تصور خدا را که او در طلب آن است. آفرینش بشر برای رسیدن به خداست. انسان نمی‌تواند در طلب خدا باشد، مگر اینکه خداوند خود به او تعلیم و معرفت دهد. اجمالی از برهان وجودی آنسلم در پرسلوگیون چنین است:

- ۱- هر چیزی که وجودش قابل تصور باشد، عدمش غیر قابل تصور است.
- ۲- هر چیزی که وجودش قابل فهم باشد موجود واقعی است.

1) ST. Anselm - "Basic Writing. Proslogium - monologum - ganibns - Translated by S.N. Dean - an Introduction charls. P. 35.



۳- موجود واقعی که وجودش دارای اجزای ترکیبی، آغاز و انجام باشد، عدمش قابل تصور است.

۴- موجود واقعی که وجودش دارای اجزاء ترکیبی، آغاز و انجام نباشد، عدمش غیر قابل تصور است.

۵- ذات خدا واقعی است که دارای اجزاء ترکیبی، آغاز و انجام زمانی نیست.

۶- پس خداوند وجودی واقعی است که عدمش غیر قابل تصور است.

۷- پس هر چیزی که بتواند فهم شود وجود دارد، بنابراین شیء واقعی قابل فهم است.

۸- عدم شیء موجود، غیر واقعی است.

۹- همه اشیا که آغاز، انجام زمانی و اجزاء ترکیبی دارند، عدمشان قابل تصور است.

۱۰- خدا آغاز و پایان زمانی و اجزاء ترکیبی ندارد؛ پس عدمش غیر قابل تصور است^(۱).

در نظر آنسلم، برای اینکه وصف «کامل ترین» و «برترین» تحقق پیدا کند، ضرورتاً این موجود بایستی وجود خارجی داشته باشد وگرنه تصور کامل ترین ممکن نیست و اولین کمال، وجود است که خود «وجود» شرط همه کمالات است و همه کمالات متفرع بر وجود است. این حقیقی ترین نحوه وجود است و اگر این کاملترین موجود وجود واقعی نداشته باشد، خلاف فرض است؛ چون ما تصور کامل ترین را کردیم.

اولین مستشکل برهان وجودی به نام «گالینو» می گوید اگر این موجود قبلاً در ذهن من بوده صرفاً به این دلیل است که همانطور که اشیا کاذب در ذهن متصور است، آنچه بیان می شود آن را درک می کنم. حتی می توانم موجودی را تصور کنم که مطلقاً وجودی نداشته باشد. تنها راهی که می توانم درباره این موجود فکر کنم، یعنی از آن مفهومی در ذهنم ایجاد کنم، این است که کسی وجود این موجود را نشان دهد به نحوی که غیر از اشیا کاذب باشد ولی در اولین مرحله، تصور میان «وجود ذهنی یک شیء» (که زماناً متقدم است) و تصور اینکه این موجود واقعی وجود دارد (که زماناً متأخر است)، تمایزی خواهد بود؛ چنانچه در ابتدا اثری در ذهن نقاش ایجاد می شود و سپس این اثر در عالم

واقع تحقق می‌یابد^(۱).

اشکال مهمتری نیز بر این برهان وارد است و آن اینکه او یک قضیه شرطیه را منعقد کرده است. اگر فرض کنیم در تصور موجودی که برترین موجودات است لازمه‌اش تحقق این موجود در خارج است و در قضایای شرطیه، ثبوت ملازمه در صدقش لازم است، اما تحقق مقدم و در نتیجه تحقق تالی ضروری نیست؛ بلکه ممکن است گاهی متحقق محال باشد؛ مانند این قضیه قرآنی: «لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا». وجود واقعی خدا مترتب بر وجود ذهنی موجود برتر است و آنچه بر وجود فرضی ذهنی مترتب است وجود فرضی خدا است که در واقع و در فروض، محقق، فرض لازم نیست. علاوه بر آن، توماس اکویناس در کتاب «سوماتولوجیکا»^(۲) اشاره‌ای به مبانی برهان وجودی می‌کند و با بیان مقدماتی در تحلیل منطقی آن، ایراداتی را به برهان وجودی وارد می‌کند. در نهایت، می‌توان گفت برهان آنتولوژی بهترین براهین برای اثبات وجود خداست؛ چون حداقل به وسیله علم یا دیگر دلایل تجربی کمتر تهدید می‌شود.

وجود خدا از دیدگاه مدرنیسم

در دیدگاه مدرنیسم، چند گونه نگرش درباره اثبات وجود خدا دیده می‌شود؛ مانند خداباوری برهانی، وحدت وجودی، نظریه پراگماتیسم و فرامنطقی بودن وجود خدا. ریشه‌های استفاده از خداباوری برهانی از قرن هفدهم و مقارن عهد روشنگری نشأت گرفت. اعتقاد به خدا در حکم ایجاد یک نیاز وسیع بشری است. خدا در نظر معتقدانش در مقام کسی است که عالم را خلق کرده و فرض کنید چون او کامل است، نمی‌تواند شیء ناقص را خلق کند؛ یعنی عالم خلق، یک موجود کامل از یک موجود کامل باشد که دانستن این امر از طریق افعالش امکان پذیرد.

اما در دیدگاه وحدت وجودی، خدا همه است و همه خداست. در اینجا، واژه «همه» به عنوان «همه آنچه حیات دارد» استعمال می‌شود. وحدت وجودی‌های متعصب،

۱- همان مأخذ، ص ۱۵۳-۱۴۶، همین انتقاد را نیز دو فیلسوف فرانسوی به نام‌های "Mersenne" و "Gassendi" بر برهان دکارت کرده‌اند.

2) Summan Theologica, Tomas Aquinas Translated to "The Existense Of God" - From Gody ohn, PP.30-33.



اشیای بی جان را به همراه موجودات ذی شعور به عنوان تجلیات خداوند در نظر می گیرند. در میان فلاسفه جدید هیچ کس «وحدت وجودی»^(۱) را صریح تر از اسپینوزا مطرح نمی کند. او معتقد است هیچ جوهری نمی تواند خارج از خداوند فرض شود؛ بنابراین، خداوند در همه جا حاضر و علت تمام اشیاء است؛ اما نه به نحو استعلایی، که واژه «حاضر در همه جا» توصیف حضور الوهیت در ماست.

در حقیقت، دیدگاه وحدت وجودی یک استنباط منطقی از اساس تصور ش نسبت به خداست. اگر الوهیت در هر موجود زنده ای تبیین گردد پس مادام که به نمونه های بشری مربوط است، هیچ حکم اخلاقی نمی تواند در رفتار به وجود آید. اگر ما هر کاری را انجام دهیم و احساس کنیم تفسیری از خداست، در نهایت، می توان گفت طبیعت فاقد حس مسؤولیت اخلاقی است. بنابراین، از نظر همه وحدت وجودی ها، همه بازخواست های اخلاقی در تمام قرون به وسیله مقامات رسمی روحانی «تحت نام خدا» پدید آمده است. فلسفه روح گرایی توسط «جان لنپاتورل»^(۲) از دایرة المعارف «کمبرز»^(۳) بدین صورت مطرح گردیده است:

این خود یک مذهب نیست؛ بلکه یک نوع فلسفه ابتدایی است که نه تنها مذهب، بلکه کل حیات طبیعی انسان را کنترل می کند و این مرحله ای در تکامل مذهبی است. وابسته شدن به روح گرایی در اصطلاح «مانا»^(۴)، به یک قدرت ماوراء الطبیعه پنهان باز می گردد که با اشیاء خاص تماس پیدا می کند. شاخصه تصور «مانا» ایمان به یک موجود مقدس است. وجه اشتراک همه روح گرایان، اعتقاد به یک اسطوره است، نیرویی که تا حدی از مشاهده کنندگان یک حس حیرت و ماوراء الطبیعه اخذ می شود و در مذهب روم قدیم، این امر به عنوان (numen) حقیقت ذات توصیف شده است.

پراگماتیسم سه مفهوم «اصول گرایی»، «قطعیت» (و مفهوم مرتبط به آن به نام علت طولی) و «تمایز حقیقت از کاربرد ایمان» را رد می کند. یک اصول گرا مفهوم خدا را برای مفاهیم متعین بنیادی منطقی به عنوان موضوع قرار می دهد که اغلب به صورت نمادی $(A = A)$ و اصل عدم تناقض به صورت $(P \sim P)$ و گاهی به صورت $(PB \sim P)$ و یا به

1) Pantheism.
3) Chambers.

2) Jon - lenpatourel.
4) Mana.



صورت انفصالی ($PV \sim P$) مطرح می‌گردد.

گفته شده که خداشناس به طور منطقی بحث از وجود خدا می‌کند و تنها نتیجه‌ای که از این بحث خواهد گرفت رسیدن به یک حقیقت دست نیافتنی است که الگوی «قطعیت» آن از توجه ریاضی یا هندسی ناشی می‌شود که اینها از علت طولی استفاده می‌کنند. در مفهوم «تمایز حقیقت از کاربرد ایمان» با تشکیل یک برهان منطقی، بحث در اینکه چرا مفهوم خدا ناسازگار است، به این امر منجر می‌گردد که مفهوم خدا بایستی کاذب باشد.

برهان با نماد $\langle A \rangle$ برای «عالم مطلق» و نماد $\langle B \rangle$ برای «غیرمادیت» بدین صورت تشکیل می‌گردد:

- ۱- اگر خدا وجود دارد پس خدا $\langle A \rangle$ است.
- ۲- اگر خدا وجود دارد پس خدا $\langle B \rangle$ است.
- ۳- خدا $\langle B \rangle$ است حاکی از این است که خدا $\langle A \rangle$ است.
- ۴- خدا $\langle A \rangle$ نیست حاکی از این است که نه چنین است که خدا $\langle A \rangle$ باشد.
- ۵- بنابراین، نفی اینکه خدا وجود دارد حاکی از این است که نه چنین است که خدا $\langle A \rangle$ است.

- ۶- از قضیه (۱) و نفی اینکه خدا $\langle A \rangle$ است، «خدا وجود ندارد» به دست می‌آید.
- ۷- بدین ترتیب، از نماد ۵ و ۶ نتیجه می‌شود که «خدا وجود دارد» حاکی از آن است که «خدا وجود ندارد».

این نتیجه حاصل دو خصوصیت متعارض A و B است.

البته از آنجا که «عالم مطلق» جنبه کلی دارد و «غیرمادیت» جنبه جزئی، با چنین خصوصیات متناقضی بدون استناد به اصل عدم تناقض هرکس از قضیه «خدا وجود دارد» می‌تواند به این نتیجه نائل شود که «خدا وجود ندارد».

تمام مفاهیم به «قیچی اکام» کاملاً مرتبط و وابسته است؛ بدین صورت که نظریه‌ها یا موجودات غیرضروری را کنار می‌گذاریم. با وجود این، بعضی از همین فلاسفه که از قیچی اکام برای رد تئوری استفاده می‌کنند نمی‌بینند که عقاید مخالف و متنوع، خود حقیقتی است. این حقیقت که یک تئوری عمل می‌کند بایستی دلیلی مطلوب برای



پذیرش آن باشد.

وقتی پراگماتیسم غیرقطعیت را به عنوان حقیقتی از حیات فلسفی می‌پذیرد منظور این است که او به برهان مخالف به عنوان نقض بالقوه کشف نشده، نظر می‌افکند. ملحدی که مفهوم خدا را ناسازگاری منطقی می‌داند مادام که مفهوم خدا مطرح باشد او مبارزه را نبرده است. پراگماتیسم معتقد است هم معرفت وجود خدا و هم دلیل منطقی وجود خدا شالودهٔ مسؤولیت اخلاقی را فرسوده می‌کند. چه ارزشی در رفتار اخلاقی وجود دارد اگر ما بدانیم خدا وجود دارد؟

«پل زرنندز»^(۱) در مقاله «بررسی بعضی رشته‌های فلسفی در بحث مفهوم خدا»، پس از بررسی دیدگاه پراگماتیست‌ها، معتقد است دلایل خوبی برای وجود خدا هست - حتی اگر یقینی نباشد. البته می‌توانیم به صورت‌های دیگری فکر کنیم که شامل اصالت لذت‌گرایی، خودپرستی و امنیّت و شهوت‌گرایی می‌شود که اینها نتایج ملازم نفی خدا نیز محسوب می‌شوند. همچنین می‌توان هم دربارهٔ بعضی خصوصیات سنتی خدا یعنی علم کامل، قدرت، رحمت کامل و... بحث کنیم؛ ولی کسی ما را متعهد نمی‌کند که به جای منطقیان ملحد، نقش بازی کنیم.

در دلایل مختلف اثبات وجود خدا، خدا را اولین علت عدم، خالق غیرمخلوق و خدایی که خود را در درخت برای موسی متجلی کرده معرفی و نیز خدایی که در زبان عبری اصلی خود را معرفی می‌کند که: «من هستم آنچه هستم»؛ «من می‌خواهم آنچه می‌خواهم باشم». اما دلیل مشهور و بسیار معتبر «سنت آنسلم» دربارهٔ خدا تنها به یک صفت، بارز می‌گردد و آن وجوب خداست خدا به عنوان وجودی که جوهرش (ماهیتش) بالقوه مستلزم وجود است تصور می‌گردد.

سنت غرب دربارهٔ خدا این است. یا به صورت اسطوره‌ای دربارهٔ خدایی که این عالم را خلق می‌کند تبیین شده و یا به صورت شاعرانه‌ای که بیان می‌شود «من هستم، خواهم بود» یا به نحو فلسفی به صورت اولین علت که در ریشه‌اش مفهوم موجود قبل از عالم را دارد.

خداشناس نوعاً می‌خواهد خدای دارای ارزش ستایش را اثبات کند. در اصل علت

1) Surreying some Philosophical Threads in The Debate. about God by; paul Rezendes.



نامه‌ای که برهان جهان شناختی برآن اصل مبتنی است، به نظر فیلسوفان مدرنیسم، ممکن است این برهان به عنوان موضوعی برای ردّ استدلال تجربی مطرح گردد (مانند برهان نظم)؛ زیرا یک کشف غیریقینی در سطح کوانتوم ذرات بنیادی اتم صورت گرفته که البته غیریقینی بودنش نتیجه پیگیری ماتریالیسم تحوّل‌گراست و تنها خاطر نشان می‌کند که اصل علیّت فی الواقع در سطح وسیعی جاری است.

به طور کلی، غیریقینی بودن یک استنتاج ناشی از محدودیت‌های توانایی ما برای مشاهده حتی در سطوح پایین‌تر علت و معلول است. نویسنده مقاله معتقد است در روش دیگری ممکن است ادعا شود که خدا فراتر از منطوق است چون بالاتر و فراتر از انتقاد منطقی است. البته بایستی به روشی عمل کرد که به یک معنا منطقی است. اما بعضی از براهین علیه «مفهوم خدا فراتر از منطوق» به شدت قوی هستند. اگر خدا را به عنوان موضوعی برای منطوق در نظر بگیریم در حقیقت خطای خلط سطوح در بحث را موجب خواهد شد که پارادوکس راسل را دربردارد.

با وجود این، «هگ»^(۱) بعضی دلایل را برای اعتقاد به خدا که بایستی موضوع منطوق باشد ارائه می‌دهد. خدا بایستی عین خودش باشد و نمی‌تواند «هم باشد و هم نباشد» و بنابراین، موضوعی برای اصل این همانی و اصل عدم تناقض است. البته منطوق‌های فرعی و ثانوی که تکامل داده شده‌اند این اصل را ردّ می‌کنند. منطوق صوری شیوه بحث را به صورت زیر مطرح می‌کند:

- به دلایل خدا $x - y - z$ وجود دارد.

- به دلیل اصل عدم تناقض، نمی‌توان گفت خدا هم وجود دارد و هم وجود ندارد.

- بنابراین، خدا متنفی نیست.

تفکر درباره خدا و وابستگی‌اش به منطوق، ما را متوجه این نکته می‌کند که آیا منطوق (حداقل منطوق صوری) به گونه‌ای ملاحظه می‌شود که اصلاً بنیادی باشد. وقتی ما بتوانیم بحثمان را درباره تناقضات، رسمیت بخشیم، نیازمند آن هستیم که ماهیت چیزی را که درباره‌اش صحبت می‌کنیم درک کنیم. متوسل شدن به اصل عدم تناقض چیزی جز یک تجرید انتزاع نیست که از جوهر خاص ناشی می‌شود. این قضیه در خود منطوق بحث

1) Hodge.



می شود. منطق تکامل می یابد، به این دلیل که با مفاهیم متحد قائم به ذات مبارزه کند. منطق ریاضی تکامل می یابد؛ زیرا عدم کفایت را در منطق قیاسی درک کرده است. منطق شرطی پیشرفت و تکامل یافته؛ زیرا صورت قیاسی به قدر کافی به واژه های ضرورت و امکان توجه نکرده است. منطق استلزام به دلیل پارادوکس تکامل یافته و منطق های چندارزشی به عنوان یک عمل عقلانی رشد کرده و وقتی مکانیک کوانتوم مطرح گردیده این منطق به طور جد مورد تأمل قرار گرفته بود.

مفهوم «خداوند» از منطق پیروی نمی کند؛ اما از وجوب ماهیتش فی نفسه تبعیت می کند. منطق به دلیل محدودیتش نمی تواند مقدم بر خدا باشد. در کتاب «برهانی برای ملحد» نقل شده^(۱) که تبیینات خوب اصل علیت، آموزنده است و هر تفسیر علی به یک زمینه قوانین طبیعی نیاز دارد که شامل قوانین علی می شود. منشأ عالم برای بامعنی شدن نمی تواند یک تفسیر علی ارائه دهد. «آرچ»^(۲) ملحد نیز منتقد استنباط تفسیری است و می گوید:

«نمی توان یک پرسش علی خارج از چهارچوبه اصل علیت در استمرار زنجیره فضا و زمان مطرح نمود. و نیز نمی توانیم با گفتن اینکه «عالم نیازمند تبیین و تفسیر است»، اثبات کنیم که خدا وجود دارد. خدا یک تبیین تامه نیست و اگر گفته شود خدا این عالم را تبیین می کند، فقط به صورت اسرارآمیز به گونه ای که من نمی دانم است. ما باید در جستجوی تبیینی باشیم که خدا را بهتر درک کنیم».

در پاسخ به پرسشهای آرچ، باید بگوییم خدا علت خود است که فی ذاته و بذاته شناخته شده و برای وجودش بجز ذات، به هیچ تبیین بعدی نیاز ندارد. در ضرورت تشکیل عالم، اسپینوزا پاسخ می دهد خدا خالق عالم از ضرورت ذاتی خود است. بنابراین، این عالم بالضروره وجود دارد.

درباره کیفیت فعل خداوند، باید گفت خدا تبیین ذاتی همه اشیاء است و فعل انجام می دهد تا عالم را بسازد. این روش منطق تفکر را می سازد؛ اما نه مانند چهارچوبی بر روی خانه، بلکه به صورت دلیلی حول یک برهان. اگر خداوند وجود نداشت یک

1) Arguing For Atheism; of Robin Lepoidevin; Newyork; Rothledge' 1996; at p.57.

2) Arch.



هرج و مرج کامل غیرقابل پیش‌بینی در عالم رخ می‌داد. شاید قوی‌ترین دلیل آرج این ادعا باشد که «مفهوم خدا یک گفته بی‌دلیل است». ولی باید گفت تا مادام که توصیف تصوّر خدا در مخاطره است، کافی است نشان دهیم مفهوم خدا یک تفسیر توخالی نیست. این مفهوم کلیدی وجود واجب است. وجود واجب همان خالق عالم یا تبیینی برای عالم نیست. آرج ملحد برهانی را شبیه برهان جهان شناختی مطرح می‌کند و معتقد است که او تنها این برهان را مطرح کرده است؛ او بیان می‌کند:

۱- اشیاء ممکن وجود دارد.

۲- برای هر چیزی یک دلیل برای وجودش موجود است.

۳- اما اگر این علت برای شیء ممکن خودش ممکن دیگری است پس یک بازگشت نامحدود از اشیاء ممکن دیگر وجود دارد به نام تسلسل.

۴- بنابراین، یا بند (۲) رد می‌شود، یا باید فرض کنیم اشیای ممکن به وسیله موجودی که ممکن نیست تفسیر می‌شود - یعنی شیء واجب.

۵- رد کردن بند (۲) قابل قبول نیست (چون جزو فرض محسوب می‌شود).

۶- اما موفقیت دریافتن علل در یک سطح کوچک غیرقابل تردید است و می‌بایستی این اصل را در سطح گسترده‌تری توجیه کنیم.

۷- اشیای ممکن به وسیله شیء واجب تبیین می‌شود.

۸- موجود واجب موجودی است که بالضروره، خود را به وجود می‌آورد.

او در نهایت معتقد است ما تا حدّ نهایی درباره عالم به یک مفهوم، یعنی خدا، متوقف شده‌ایم و معتقدیم در سطح جهان جزئیات درون اتمی یک سری نیرو و انرژی نهایی وجود دارد که برای ظاهر نامشخص تبیین می‌گردد^(۱).

به نظر مدرنیسم، خدای خداشناس یک مداخله‌گر است و نه یک خدای مالک غایب از دیده‌ها. هرچه باشد توجه اصلی به عالمی است که او خلق کرده است و مخلوقاتش در نتیجه آزادی اراده ممکن است منحرف شوند و اگر آنها مغلوب گناه و یأس نشوند، همیشه نیازمند مشورت و تسلی خاطر او هستند.

۱- مباحثی که مطرح گردید تنفیح مناطی است از مقاله «بررسی بعضی رشته‌های فلسفی در بحث خدا».



اگرچه امروزه تقریباً همه پیروان سه مذهب (مسیحیت، یهودیت، اسلام) توجه دقیق داشته‌اند که اختلاف نظر دارند، ولی دقیقاً بیان واژه صحیح در خداشناسی، یکتاپرستی است که در اینجا فقط ایمان به خدای واحد مورد نظر است.

یکتاپرستان معتقدند صرفاً خدای آنها ارزش پرستش دارد. آنها معتقدند خدا کمال مطلق است. کمال یک اصطلاح کاملاً روشن است؛ ولی تعیین مصداق برای این مفهوم بسیار مشکل است؛ چون می‌تواند برای هر چیز به کار برده شود هیچ جسم یا ذهن کامل وجود ندارد. هیچ کس اخلاقاً کامل نیست. حتی به فرض اینکه ما بتوانیم به یک توافق و هم‌بانی برسیم، درباره واژه «خوب» در بازگشت به خصوصیات بشری این انتظار غیرممکن است؛ چون با یک اصطلاح متغیر سر و کار داریم که درباره معنایش همیشه اختلاف شدیدی خواهیم داشت. انجیل عهد جدید می‌گوید: «شما بایستی کامل باشید، چنانچه پدر آسمانی شما کامل است»، الهیون و فلاسفه مذهبی می‌گویند: «خدا قادر مطلق، عالم مطلق، همه جا حاضر^(۱) و ازلی است».

یکتاپرست ممکن است بگوید چون خداوند خالق قوانین است و تغییرناپذیر است، موجودی ابدی و جاودانی است؛ ولی چنین نیست که فناپذیری و تغییرناپذیری اش با قدرت مطلقه اش ناسازگار باشد. کارن آرمسترانگ^(۲) در بررسی جامعی نشان داده که خدا چه باشد و چه نباشد، تغییرناپذیر است. لودویک فوئر باخ (۱۸۷۲-۱۸۰۴)، فیلسوف مشهور، خدا را به عنوان یک تصویر در ذهن مردم می‌داند که چیزی بیش از ایجاد یک انسان‌انگاری نیست. او در مشهورترین کتابش به نام «جوهر مسیحیت»^(۳) که توسط «جرج الیوت»^(۴) ترجمه شده بیان می‌کند که مذهب رؤیای ذهن بشر است. خدا تجلی بهترین تفکری است که ذهن بشر قدرتمند آن را به دست می‌آورد. از نظر او، الهیات به ماهیت انسان بلکه بالاتر به ماهیت خدا مربوط است که تنها حقیقت موجود (وجود)^(۵) است.

1) Omnipotent; Omniscient; Omnipresent.

2) Karen - Armstrong.

3) Das Wesendes christontians.

4) George Eliot.

5) ens (esse) - Tobe.



ارزیابی کلی

در نهایت، می‌توان گفت انسانی که تحت تأثیر تلقینات سفسطی و شکاکانه، پیچیده و پنهان، بلکه آشکار و عیان مانند دوران معاصر، از شناخت مفهومی نسبت به حقایق متافیزیکی و دینی محروم می‌ماند، در سنگر دفاع از دیدگاه‌های حس‌گرایانه و نحله‌هایی که در دامن این دیدگاه‌ها، عقیم و ابتر زاییده می‌شوند، شتابزده و عجولانه به برائت از تفکر فلسفی و فرهنگی می‌پردازد.

منکرین امکان اثبات وجود خدا در فلسفه مانند غزالی، در حقیقت خدا را انکار نمی‌کنند بلکه دلایلی را که بر اثبات وجود خدا وارد می‌شود منکرند و معتقدند خدا را تنها به طریق شهودی می‌توان اثبات نمود و براهین قادر به اثبات وجود خدا نیستند. در حقیقت اینگونه فیلسوفان به فکر دلیل هستند و نه فکر مدعا.

اما بعضی از دانشمندان غربی مانند عده‌ای از روانشناسان و جامعه‌شناسان به طور کلی منکر خدا هستند و مسائل روانی، اجتماعی (مانند ترس یا زیست اجتماعی) را تنها انگیزه اعتقاد به وجود خدا می‌دانند. آنان هیچ برهان مستدلّی را برای اثبات وجود خدا قائل نیستند. بدین ترتیب، این گروه علاوه بر اینکه به فکر دلیلند، به فکر مدعا نیز هستند.



از آنجا که براهین انسان انقاص است، در مورد موجود متحقق اکمل، نارسا خواهد بود و این نارسایی نتیجه همین موضوع است که مطلوبی که احاطه علمی بر آن متحقق نشود چگونه می‌توان برای آن برهان آورد، اگرچه عدم آن ممتنع باشد؟ به نظر می‌رسد همه تقریرات، برهان هستند ولی تام نیستند و هرکدام به گونه‌ای دارای نقص هستند. البته در فلسفه تحلیلی زبان این براهین به طور کلی از بن ویران نمی‌شوند و تنها نمایی کمرنگ از این بن باقی می‌ماند.

از آنجا که خداوند «اقرّب الینا منّا» است، هرگونه برهانی که برای اثبات آن ذات اقدس اقامه گردد صرفاً به منزله تنبیه و احیای ارتکاء است.

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است
اوبه سرناید ز خود آنجا که اوست کی رسد علم و خرد آنجا که اوست

منابع و مأخذ فارسی

- ۱- اخوان الصفا و خلان الوفاء، وسایل، داربیروت - دار صادر، ۱۳۷۶، هـ ش، ۱۹۵۷ م.
- ۲- اثبات وجود خدا، گردآوری و تدوین: جان کلووورمونسمما، مترجمان احمد آرام، سیدمهدی امین، علی اکبر مجتهدی، چاپ ششم: ۱۳۷۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۳- آموزش عقاید، ج (۱)، مصباح یزدی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، زمستان ۱۳۸۰.
- ۴- ت. ج. دی بور، تاریخ الفلسفه فی الاسلام، نقله الی العربیه و علق علیه محمد عبدالهادی ابوزیده القاہرہ، لجنه التألیف والترجمه والنشر، ۱۳۷۴، هـ ق، ۱۹۵۴ م.
- ۵- تفسیر حمد حضرت امام «قده»، ربیع الثانی، ۱۴۰۰ هـ ق.
- ۶- تقریری بر شرح منظومه حاج ملاهادی سبزواری، حضرت آیت ا... العظمی امام خمینی «قده»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی «قده».
- ۷- ج. ادلر، موتیمر ترجمه احمد آرام، چگونه درباره خدا بیندیشیم (راهنمایی برای بی دین قرن بیستم)، چاپ اول، بهمن ۱۳۶۴، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۸- جوادی آملی، عبدالله، شرح حکمت متعالیه، بخش یکم از ج ششم، انتشارات الزهراء، آبانماه ۱۳۶۸ هـ ش، ربیع الثانی ۱۴۱۰ هـ ق.
- ۹- جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا، مرکز نشر ازاء، چاپ اول.
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله، مبدأ و معاد، انتشارات الزهراء، تهران، ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۱- حناء الفاخوری، خلیل العجز، ترجمه: عبدالصمد آیتی، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، کتاب زمان با همکاری دانشگاه فرانکلین، ۱۳۵۷.
- ۱۲- چهل حدیث حضرت آیه الله العظمی امام خمینی «قده»، چاپ دوم، تابستان ۱۳۶۸.
- ۱۳- سبزواری، حاج ملاهادی، شرح منظومه.
- ۱۴- سهروردی، شهاب الدین یحیی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق فی اعتقاد الحماة، ج ۱-۲ به تصحیح و مقدمه هنری کرین، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷ هـ ش، ۱۳۹۷ هـ ق.
- ۱۵- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، معروف به ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۲، ج ۸، چاپ جدید انتشارات مصطفوی قم.
- ۱۶- شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، معروف به ملاصدرا مبدأ و معاد، ترجمه و مقدمه از هنری کرین، تهران، ظهوری، ۱۳۶۳.



۱۷- طباطبایی، السید محمدحسین، نهاية الحكم.

۱۸- کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی با همکاری سیدحسن نصر و عثمان یحیی، ترجمه دکتر اسد...
مبشری.

۱۹- مدرس آشتیانی، میرزامهدی، تعلیقه بر شرح منظومه حکمت سبزواری، به اهتمام عبدالجواد فلاطوری
و مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۵۳.

۲۰- ملکشاهی، حسن، ترجمه، شرح الاشارات والتنبيهات، چاپ سروش، ۱۳۶۳.

REFERENCES:

- 1- S.T. Anselm - Basic Writings. Proslgium - Mondogum - Ganilan's ;
Translated S.N.Dean With an in Troduction Charls open court publishing
company. 1968. Established. 1887. Lassale' Ill Inois.
- 2- Aquinas Thomas - Suma Theologica P.Yo. Xi. 6.
- 3- Edeard paul an Encyclopedia of philosophy. voloume Ex - 1-8.
- 4- Parkinson G.R. Encylopedia of philosophy Rouledge 1988.
- 5- Religion without god - ravbinnington - first - published' 2002 by
Routledge - 11 New fetter lane' London ec4p4ee.
- 6- Surveying some philosophical treads in the debate about God' And a
proposed proof pulling - to gether the threads; by paul rezendes - from
interet; File // A:\ Debate about god. htm / the Examined life on line
philosophy journal Issn 158-4373 - copy right Metis Production 1999-2002.



God in Philosophy: Past and Present

Fahimeh Dehbashi (MA)

Abstract

Comparatively speaking, there are many common points of view in different speculations about the existence of God. What counts in comparative methods of studying philosophical schools is the pretender's opinions not the reasons. The subjects need to be the same in different schools, although the reasoning methods might be different.

By surveying the traditional demonstrations, we find out that philosophers tried to prove the existence of God by pure rational methods and sometimes based their statements on religions. As it emerges, Jews, Christians, and Muslims all acknowledge that "God first created the Heaven and the Earth." The acknowledgement is based on the word of God as stated in holy scriptures.

As for the modernist studies, all the effort is aimed at the logical proving or denying of the existence of God. The studies hold on to revelation methods on the purpose of conciliating monotheistic and atheistic views. They end up indeed in underlining the recognition of God as the sublime achievement of the intellectual man's speculation.

This article takes a brief glance at Mollasadra's Seddighin reasoning, Imam Khomeini's notes, Anselm's ontological arguments, and modernist schools. With regard to the fact that "God is closer to us than we are to ourselves", whatever reason provided for his existence merely serves as a reminder to the intellectual.

